

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره
موضوع جزئی: آیه ۳۷ _ بخش اول: تلقی کلمات _ مطلب اول: حقیقت تلقی _ مصادف با: ۱۹ جمادی الثانی ۱۴۴۲
مطلب دوم: فرق تلقی کلمات و تعلیم اسماء
تاریخ: ۱۴ بهمن ۱۳۹۹
جلسه: ۳۸

﴿الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین واللعن علی اعدائهم اجمعین﴾

قرائت دیگر در آیه

بعد از بیان معنای مفردات آیه، نوبت به تفسیر آیه می‌رسد و نکاتی که در بخش‌های مختلف این آیه باید مورد تعرض واقع شود. قبل از اینکه به بحث تفسیری آیه بپردازیم، فقط اشاره می‌کنم که آیه یک قرائت مشهور دارد و آن همان است که ما در جلسه گذشته خواندیم. «فتلقى آدم من ربه کلمات». لکن یک قرائت غیر مشهور هم در اینجا وجود دارد که می‌گوید: «فتلقى آدم من ربه کلمات» که کلمات فاعل می‌شود و آدم مفعول. یعنی «آدم» می‌شود مفعول «فتلقى» و «کلمات» هم فاعل آن می‌شود. این می‌شود منصوب و آنهم مرفوع است. آنوقت معنا هم این می‌شود که کلمات به ملاقات آدم رفتند. یعنی کآن یک لطف و عنایتی از ناحیه خداوند تبارک و تعالی به انسان صوت گرفت و آنگاه او توبه کرد. این یک افاضه و عنایتی از ناحیه خداوند است.

اینکه ما به قرائت غیر مشهور هم بتوانیم أخذ کنیم، در بحث حجیت قرائت آنجا باید این مسئله مورد بررسی قرار بگیرد و اینکه آیا ما به تواتر قرائت پایبند هستیم یا خیر. در مورد این قرائت برخی از مفسرین معتقدند هرچند از نظر قواعد عربی این قرائت مشکلی ندارد ولی قراء سبع آن را ثبت نکردند. لذا جای بحث دارد ولو معنای غلطی از آن استفاده نشود. اینکه آدم تلقی کرد کلمات را یا کلمات آدم را تلقی کردند که آدم در قرائت مشهور فاعل است و کلمات مفعول، این تفاوتی در معنا ایجاد می‌کند ولی طبق هر دو قرائت اینطور نیست که معنای نادرست و غلطی از آن استفاده شود. هر کدام از این‌ها به یک جهت اشاره می‌کنند که اگر آدم به ملاقات کلمات برود، این به یک جنبه و جهت توجه دارد. اگر هم کلمات به ملاقات آدم بروند طبق قرائت غیر مشهور، این در واقع یک عنایتی است که خدا به آدم کرده است ولو انسان طلبی هم نداشته باشد، خدا این عنایت را به او کرده که توبه کند. این کلمات وقتی تلقی شد، بالاخره موجب توبه گردیده است. این نکته ای بود که قبل از ورود به بحث تفسیر آیه لازم بود پرداخته شود.

بخش اول: تلقی کلمات

اما در مورد تفسیر اجزای این آیه و بخش‌هایی که این آیه را تشکیل می‌دهد، چند بخش در این آیه وجود دارد.

یکی اصل تلقی کلمات است و دیگری توبه است که به دنبال تلقی کلمات حاصل شد. و بعد هم که خداوند متعال توبه او را پذیرفت و او را بخشید. پس عمدتاً این آیه در واقع دو بخش دارد. یک بخش مربوط به تلقی کلمات است و دیگری هم مربوط به توبه است.

در بخش اول بحث های متعددی باید پیگیری شود.

۱. اول اینکه اساساً تلقی به چه معناست؟ ما در بیان مفردات آیه توضیحی اجمالی در مورد معنای لغوی تلقی دادیم اما اینجا توضیح بیشتری می دهیم. آیا به این معنا مثلاً در جای دیگری از قرآن هم آمده است یا خیر.

۲. دوم اینکه کلمات چه هستند؟

۳. سوم اینکه نسبتش با تعلیم اسماء چیست؟ چون میفرماید: «فتلقى آدم من ربه کلمات». در آیه قبل هم فرمود: «و علم آدم الاسماء کلها». آیا تلقی کلمات فرقی با تعلیم اسماء دارد یا خیر؟

۴. دیگر اینکه این تلقی در زمین بوده یا قبل از هبوط؟ این خودش مسئله مهمی است که در طلیعه بحث اشاره ای کردم.

۵. دیگر اینکه آیا تلقی آدم این کلمات را، بدون واسطه بوده یا با واسطه؟

۶. یک پرسش دیگر این است که آیا این تلقی فقط مربوط به آدم است یا هردو و آدم و حوا این کلمات را تلقی کردند؟

۷. در مورد کلمات و تلقی کلمات یک پرسش دیگر این است که آیا این یک مرتبه دارد یا دارای مراتب است؟

۸. تأثیر تلقی در توبه چیست؟ اینکه تلقی چه تأثیری در توبه داشت؟

سپس بحث از بخش دوم و طبیعتاً بحث هایی که پیرامون توبه است مطرح می شود.

پس ما اجمالاً فهرستی از بحث هایی که در بخش اول قابل طرح است ارائه دادیم. بخش اول درباره تلقی کلمات و بخش دوم هم در مورد توبه است. در حدی که این جلسات اقتضا می کند به این محور ها می پردازیم و به این سوالات پاسخ می دهیم.

مطلب اول: حقیقت تلقی

در مورد حقیقت تلقی همانطور که قبلاً هم عرض کردیم، تلقی به معنای أخذ، ملاقات و ارتباط با این دو ویژگی است:

۱. آگاهانه

۲. مشتاقانه

یعنی فرضاً اگر کسی با دیگری ملاقات کند بدون آگاهی و معرفت، یا بدون اشتیاق و رغبت، به آن تلقی نمی گویند. لذا شما می بینید که در قرآن کریم از ارتباط و لقاء غیر آگاهانه تعبیر به تلقی نمی کند. مثلاً در آیه «و ألقى فی الأرض رواسی آن تمید بکم»^۱ میفرماید خداوند متعال آن کوه ها را در زمین القا کرد؛ این هم از همان ماده است. یعنی این ارتباط و برخوردی که بین زمین و کوه ها پدید آمد، آگاهانه نبود. بالاخره بر اساس مشیت الهی بدون اینکه زمین از این ارتباط و

۱. سوره نحل، آیه ۱۵.

و ملاقات آگاهی داشته باشد و نه کوه ها، صورت گرفت. اینجا اشتیاق هم نبود؛ یعنی نه آگاهی و معرفت است و نه اشتیاق و رغبت.

بعضی از مواقع آگاهی و معرفت است اما اشتیاق و رغبت نیست. باز در اینجا تعبیر به تلقی بکار برده نشده. مانند آیه: «و إذا لقوا الذين آمنوا قالوا آمنا»^۱ وقتی منافقان با مؤمنان برخورد می‌کردند، می‌گفتند ما ایمان آوردیم. آن برخورد و لقاء آگاهانه بوده اما مشتاقانه نبود. البته تعبیر به لقاء خدا هم داریم. لقاء الله برای کسانی که امید آن را دارند، در واقع فراتر از این ملاقات و ارتباطی است که در اینجا از آن سخن می‌گوییم. آن در واقع مربوط می‌شود به شهود حق تعالی در روز قیامت. اینکه خداوند می‌فرماید: «فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملا صالحا»، در واقع مربوط به شهود حق تعالی است. لقا و ملاقات و مشتقاتش در قرآن به معانی مختلفی و در موارد مختلف استعمال شده است، اما آنچه که در لغت گفته اند و در کتاب های تفسیری و کتاب هایی که به تبیین واژه ها و مفردات قرآنی پرداختند، تلقی را واجد این دو ویژگی دانستند. یعنی آگاهی و معرفت و همچنین اشتیاق و رغبت در آن هست. یک مواجهه و برخورد و ارتباط با این دو ویژگی. این دو ویژگی را ما در ملاقات و مواجهه فرشتگان و ملائکه با مؤمنان می‌بینیم که «و تتلقاهم الملائكة هذا يومكم الذي كنتم توعدون»^۲ این ارتباط و برخورد ملائکه و مؤمنان با این دو خصوصیت و این دو ویژگی همراه است که هم از روی معرفت و آگاهی است و هم با اشتیاق و رغبت. لذا اینجا هم که سخن از تلقی است، این دو عنصر در آن وجود دارد که اشتیاق دارد آدم برای تلقی کلمات و آگاهی و معرفت دارد. این در قرآن نظیر هم دارد مانند همین آیه ای که ذکر کردیم: «و تتلقاهم الملائكة يومكم الذي كنتم توعدون».

این یک توضیح مختصری درباره معنای تلقی بود و شاهدهی که بر این معنا از قرآن ذکر کردیم بود.

مطلب دوم: فرق تلقی کلمات و تعلیم اسماء

نکته و مسئله دوم این است که اینجا سخن از تلقی کلمات است. در چند آیه قبل بحث از تعلیم اسماء بود. ما در آنجا در توضیح اسماء عرض کردیم که اسماء عبارتند از حقایق عینی که این جهان را شامل می‌شود. البته بخشی از آنها حقایق منوره اهل بیت عصمت و طهارت است. یعنی انسان کامل و پیامبر و آل پیامبر آنهم نه جسم مادی آنها، بلکه نور و حقیقتی که آنها داشتند. سوال این است که اگر آنجا به آدم این اسماء تعلیم داده شد، چرا دوباره در اینجا می‌فرماید: «فتلقى آدم من ربه کلمات»؟ این‌ها چه نسبتی با هم دارند؟ اگر آنجا فراگیری بوده و تعلیم داده شده، این تلقی به چه معنا است؟ آنجا هم همه اسماء و کلمات به او تعلیم داده شد و دیگر چیزی باقی نمانده بود که خداوند به انسان کامل تعلیم نکرده باشد؟

اینجا پاسخ های متعددی می‌توانیم بدهیم.

۱. سوره بقره، آیه ۱۴.

۲. سوره انبیاء، آیه ۱۰۳.

احتمال اول

یکی اینکه آنجا در واقع تعلیم اجمالی حقایق بود، اینجا تعلیم تفصیلی. این یک احتمال است. یعنی آنچه که در گذشته به نحو اجمال خداوند به او تعلیم کرده بود، اینجا تفصیلاً مورد توجه او قرار گرفت.

احتمال دوم

یک احتمال این است که بگوییم اسماء از کلمات اعم اند. آنجا همه اسماء و همه حقایق به او تعلیم شد ولی اینجا که این خطیئه رخ داد و بحث بازگشت او و توبه می‌خواست مطرح شود، پشیمانی آدم و اینکه به سرعت می‌خواست به سوی حق تعالی برگردد، خصوص کامل‌ترین انسان‌ها به او جلوه گر شد. یعنی او تلقی کرد همان انوار پیامبر و حقایق نورانی اهل بیت را. آن حقیقت در واقع کأن مانند تابلویی در مقابل چهره او قرار گرفت که او برگردد به آن مسیر و مقام. توبه با دیدن و مواجهه با آن حقایق برایش میسر شد. لذا این می‌شود اخص از تعلیم اسماء. تعلیم اسماء یعنی خداوند همه آن حقایق را به او تعلیم داد، اما آن چیزی که او را از این مخمصه و گرفتاری نجات داد، کلمات بودند و کلمات هم یعنی همین انوار. لذا شما می‌بینید که در بسیاری از روایات کلمات حمل شده بر این وجودات نورانی و این در واقع ارتباط با مسئله توبه هم پیدا می‌کند. یعنی جایگاه بلند آن انسان‌های کامل در برابر او قرار گرفت. کأن این یک تابلویی بود که او بتواند در آن مسیر قرار بگیرد؛ او دور شده بود از آن مقام و لذا باید دوباره به سوی آن جایگاه بر می‌گشت. این قابل توجیه هم هست که چرا از میان همه اسمائی که خداوند به آدم تعلیم داد در این جریان و بعد از خطیئه او فقط کلمات را تلقی کرد؟ اینجا جایی بود که او نیاز داشت. تلقی کلمات بعد از خطیئه و بلافاصله توبه، ارتباط را روشن می‌کند. آدم باید این‌ها را تلقی می‌کرد و به قول معروف باید می‌دید که کجا باید باشد و از کجا دور شده و به کجا باید برگردد. او باید با حقایق مواجه می‌شد تا حقیقت توبه برای او ملموس شود و احساس پشیمانی و ندامت در او تقویت شود و با اشتیاق و رغبت برگردد.

این احتمال به نظر بنده احتمالی است که قابل قبول تر است از احتمال اول.

احتمال سوم

احتمال سوم این است که بگوییم خداوند متعال برخی از امور را در مرحله تعلیم اسماء مجمل گذاشته بود، آنگاه در اینجا تفصیل آن مطالب عرضه شد.

به هر حال در اینجا این سه احتمال وجود دارد اما به نظر بنده آن احتمالی که با مجموع قرائن و شواهد تأیید می‌شود، همان احتمال دوم است که عرض شد.

حال می‌خواهیم ببینیم خود کلمات چه هستند. تلقی کلمات بعد الهبوط بود یا قبل الهبوط؟ در روی زمین بوده یا عالم بالا؟ این پرسش را در جلسه گذشته هم در بحث ارتباط آیه با آیات قبل و بعد مطرح کردیم که انشاءالله در جلسه آینده به این مسئله رسیدگی خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمين»